



| روزنامه جوان | شماره ۶۷۷۹ |

|

|

اندیشه‌رهنبر



جمهور و حضور در اندیشه‌امام(ره)

۱۴ خرداد امسال نیز رهبر معظم انقلاب در صدر بیانات خود سعی در تبیین ابعاد شخصیتی و فکری امام خمینی(ره) داشتند. یکی از نکات مطرح‌شده توسط رهبر معظم انقلاب، موضوع «جمهوریت» در اندیشه امام بود که ایشان آن را با ادبیات قرآنی «ایمان به مردم» اینگونه توضیح دادند: «امام به مردم اعتماد داشت؛ هم به عمل مردم و به انگیزه‌های مردم، هم به رأی مردم. جمهوری اسلامی، این مردمسالاری در جمهوری اسلامی، کلمه «جمهوری»، ناشی از همین اعتماد امام بزرگوار به مردم بود. بعضی‌ها با برداشت‌های غلط خودشان این حرکت اسام را جور دیگری فهمیدند، جور دیگری بیان کردند، این‌جور وانمود کردند که امام کلمه جمهوری را زیر و رودریاستی گفت!امام آدمی که در رو‌دریاستی گیر کند، نبود. امام کسی نبود که به خاطر خوشامد این و آن حرفی بزند، اعتقادش بود، لذا مردمسالاری را مطرح کرد.»

اندکی جست‌وجو در بیانات مختلف امام خمینی(ره) به ما اهتمام ایشان به حضور مردم در پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی را نشان می‌دهد. مانند آنچه ایشان در دیدار با دانشجویان مدرسه عالی شمیران فرمود: «باید بدانید که ما باز مراحلی در پیش داریم و باید به آن مراحل برسیم و جمهوری اسلامی با محتوای واقعی خودش در ایران پیاده شود. الان اگر چه جمهوری تشکیل شده و الان رژیم ما رژیم جمهوری اسلامی است، لکن به واسطه اینکه باز محتاج به یک فعالیت‌ها و محتاج به یک بررسی‌هایی است که محتوای اسلام و جمهوری اسلامی و احکام اسلام در ایران- بلکه به شاه‌الله در سایر کشورهای اسلامی- پیاده شود، ما محتاج به شما هستیم، محتاج به ملت محترم ایران هستیم، محتاج به بانوان و مردان ایران هستیم. همه با هم باید تشریک مساعی کنیم تا محتوای حقیقی احکام اسلام جریان پیدا کند.» (صحیفه امام، ج۷، ص۱۴۵)

قطعاً یکی از مهم‌ترین سؤالات بی‌پاسخ در برابر اهالی اندیشه این است که چگونه می‌توان به حضور مردم در عرصه‌های مختلف کمک کرد تا از ظرفیت عظیم مردم به منظور حل مشکلات کشور بهره برد؟ به ویژه عرصه اقتصاد که بنا بر تعبیر رهبر معظم انقلاب یکی از مشکلات اساسی آن تصدی گری دولت و عدم ورود جدی مردم به آن است. (بیانات معظم‌له، اول فروردین ۱۴۰۲)

این سؤال در جای خود پاسخ‌های احتمالی فراوانی می‌طلبد، لکن مروری بر تاریخ چند دهه بعد از انقلاب به ما می‌فهماند به جز حضور جدی مردم در عرصه انتخابات، دیگر عرصه‌ها از حضور جمهور بی‌بهره است، لذا پیش از هر چیز گویی باید بر سر این موضوع داد سخن سر داد که همگان وظیفه داریم جمهوری‌را از عرصه سیاسی مانند انتخابات به سایر عرصه‌های اجتماعی انسان تسری دهیم؛ چیزی که همواره مطالبه امام و رهبری بوده است.

اندیشه معنوی

معنویت صادق و کاذب

■ **مهدی باقری**

پهلیمسوم و رسیدن انسان به بی‌سست پوچی که نتایج و تبعات مختلف فردی و اجتماعی را به جامعه تحمیل می‌کند، از زمره دردهایی است که بسیاری برای راهی از آن، نسخه معنویت و معناگرایی را تجویز می‌کنند تا با شکل دادن به «انسان در جست‌وجوی معنا» شکل زندگی را تغییر دهند.

در این میان واژه «معنویت» به دلیل آنکه دارای ابعاد مختلفی است، به مصدره مکاتب گوناگون درآمده و در مواردی از نسخه‌ای نجات‌بخش به ضد خود بدل گشته و تبعات و آسیب‌های دیگری را به بشر تحمیل کرده است، از این‌رو بررسی ابعادی از «معنویت» مانند توحیدی یا اساطیری بودن معنویت و همچنین معنویت صادق و کاذب، برای شناخت نسخه حقیقی شفافبخش انسان ضرورت دارد.

معنویت صادق و کاذب به دو معنا به کار می‌رود:

الف) سنجش صدق و کذب یک معنویت با معیار علمی و عقلی.
معنویت صادق، معنویت‌ای است که مطابق واقع بااد، و براین عقلی یا مکاشفات رحمانی صدق آن را تأیید کند. مانند توحید که موافق برهان است. معنویت کاذب هم اعتقاد به حقایق مافوق طبیعی به گونه‌ای خلاف واقع است. این نوع معنویت که با عقاید خرافی در آمیخته، موافق برهان عقلی و نقلی و مکاشفات صحیح نیست، مانند باورهای مشرکانه اساطیری.

ب) سنجش صدق و کذب یک معنویت بر اساس موافقت یا مخالفت رفتار با اعتقاد یا عمل با علم. در این معنا، هرگاه رفتار و گرایش عملی فرد با باورها و اعتقادات معنوی او هماهنگ باشد، در اظهار ایمان خود صدق و اخلاص دارد و هرگاه بُعد رفتاری او موافق باور و اعتقاد معنوی‌اش نباشد، مثل اینکه به رغم تصدیق حقایق و آرمان‌های معنوی جهت‌گیری عملی او صورتی دنیوی داشته باشد، معنویت وی کاذب است.انسان فاسق گزنفرد معنویت کاذب به این معناست، زیرا او به رغم اینکه به لحاظ نظری دارای باور دینی است، به لحاظ عملی مخالف آن رفتار می‌نماید. مدینه فاسقه در بیان قرآنی نیز به همین معنا در سطحی فرهنگی دارای معنوتی کاذب است.

مناقض نیز از معنویت کاذب به معنای دوم آن برخوردار است، زیرا به رغم آنکه به لحاظ رفتاری گرایش دنیسوی دارد، در بعد نظری، رفتار خود را برای دیگران توجیه معنوی می‌کند.

در فاسق بین رفتار با اعتقاد فرد فاصله است و در مناقق بین رفتار و انگیزه فرد با باور اعتقادی که اظهار می‌دارد اختلاف است، هرچند بین رفتار و اعتقاد باطنی مناقق اختلافی نیست چرا که او در باطن خود باوری معنوی ندارد تا معنویت از طریق رفتارش تکذیب شود. توجیه به معیارهای سنجش معنویت‌ها می‌تواند ما را از گرفتاری در دام معنویت‌های کاذب خلاص بخشد.

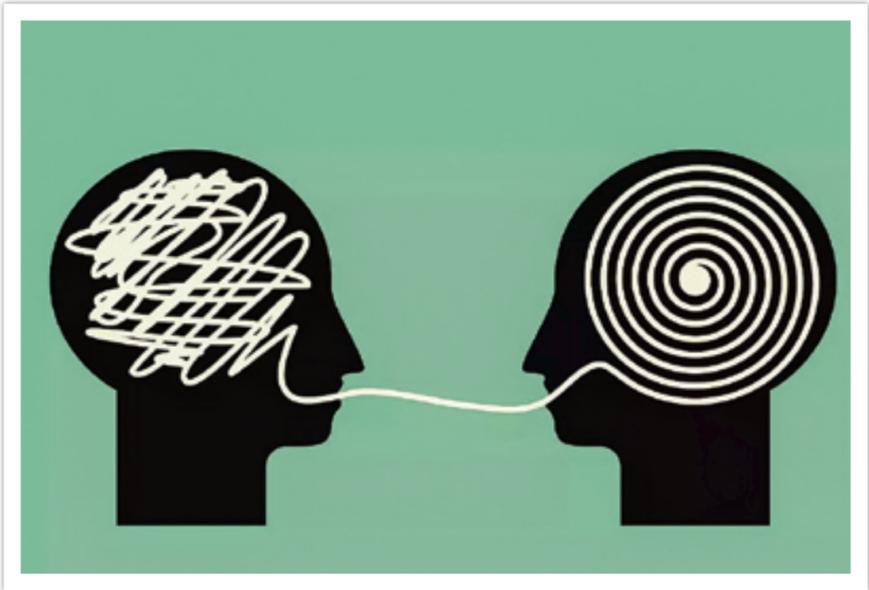
❖ **بر گرفته از کتاب رنسانس دینی و سکولاریسم پنهان**

اندیشه

➤ **اندیشه سیاسی**

آشتگی مفهومی در توضیح حکومت دینی

مروری انتقادی بر نظرات سیدجواد میری پیرامون تعریف دین و تبیین حکومت دینی



■ **سیدمیثم میر تاج‌الدینی**

در جهان آشتنگی‌ها که از اقتصاد تا سیاست و فرهنگ را پوشش داده و حتی زیست روزمره را دچار اختلال‌هایی کرده‌است که عبور و مرور و رفت و آمد را هم بابت ترافیک آشفته‌احوال نموده، برخی بر این باور هستند که دامنه این آشتنگی از این هم فراتر رفته و به جهان مفاهیم هم سرایت کرده‌است. اینکه امروزه هر لفظی را در هر جایی استفاده می‌کنیم، یعنی به ورطه‌ای گرفتار آمده‌ایم که واژه‌های مهم و اصیل، همه‌جایی شده‌اند و در هر بستری می‌آرماند و این نتیجه‌ای ندارد جز آشتنگی. سیدجواد میری ضمن تحلیل وضعیت دینداری جامعه، در کتاب «تمایز میان امر سکولار و امر عرفی» یکی از مهم‌ترین مسائل کنونی را همین «آشتنگی مفهومی» شناسایی کرده و معتقد است در این فضای آشفته امکان عمیق مشکلات وجود ندارد، لذا آنهایی که می‌خواهند جامعه را به سمت دینداری سوق دهند، در مسیر بی‌دین کردن مردم با شتاب تاخته‌اند. در ادامه مروری نقادانه بر این سخنان خواهیم داشت.

■ **اصل سخن**

ابتدا در تقریر اصل سخن سیدجواد میری باید به اجمال گفت که ایشان با تفکیک میان حاکمیت دین و حاکمیت دینی، سعی دارد نشان دهد حاکمیت دین یعنی نفوذ در قلب‌ها و تسخیر دل‌ها به وسیله محبت چراکه اساساً دین از سنخ محبت و وله است، در حالی که حاکمیت دینی یعنی اسلام سیاسی یا اسلام با قرائت فقهی و ایدئولوژیک، ابزاری به نام قدرت و زور و عنف دارد و محل اعمال حکومت آن به جای قلب و دل، حوزه رفتار مردم است.

از این‌رو باید سواد دین که همان تعبیر «لاکراه» است حفظ شده و با تکیه بر این اصل، هرگونه ورود دین به عرصه قدرت یا نشاندن دین در جایگاه قدرت را نقد کرد چراکه این ورود به معنای خروج دین از ماهیت غیراکراهی خودش است و آنچه در پی دارد، گریز و ستیز عامه مردم از چنین دینی است. با این وصف درواقع ما وضعیتی را شاهدیم که در آن «حاکمیت دینی هرچقدر بر اقتداری یاقشار می‌کند به انجای مختلف به دین‌زدایی از جامعه کمک می‌کند.»

■ **نقد سخن**

حال برای نقد این نگاه و پرداختن به گره‌های اصلی این مدعا، باید از خود همان موضوع «آشتنگی مفهومی» بهره جویم.

در واقع تعریفی که سیدجواد میری از دین ارائه می‌کند، تعریفی تفکیکی است که شبیه آن را در ادبیات انتزاعی اهالی فلسفه بسیار دیده‌ایم؛ تعریفی که دین را ویژه ساحت متقنی که سیدجواد میری مطابق چه استناد متقنی دین را اینگونه به ساحت محبت و عشق منحصر کرده و از این فراتر بر اساس چه دلیل محکمی محبت و عشق را به مفاهیم رایج در افواه و افکار عمومی تقلیل داده‌است، به گونه‌ای که بسیاری از اشکال دینداری را می‌توان ذیل این نگاه صورت‌بندی کرد؟

کنندو کاو در مباحث مکتوب سیدجواد میری ما اینجما ما صرفاً اشاره به همان خلط و آشتنگی را به این پاسخ می‌رساند که ایشان با تکتا به تعبیر

د

تعریفی که سیدجواد میری از دین ارائه می‌کند، تعریفی تفکیکی است که شبیه آن را در ادبیات انتزاعی اهالی فلسفه بسیار دیده‌ایم؛ تعریفی که دین را ویژه ساحت محبت و عشق قلمداد کرده است و گویی برای تنزیه دین از سیاست و حفظ تقدس آن، باید تلاش کرد دامن دین از آلوده شدن به قدرت(به معنای مدرنش) حفظ شود، البته می‌توان فراتر رفت و سر منشأ این خطا را در رویکردی رایج و شایع دنبال کرد که صرف دینداری را برای اظهار نظر در حوزه مسائل تخصصی دین کافی می‌داند

«لاکراه فی الدین» درصدد تعریفی از دین است که حوزه نفوذ آن صرفاً قلب است و سپس هرگونه اعمال ولایت و هرگونه حکومتی از مقوله استیلا و سلطه و از جنس قدرت قلمداد می‌شود. تعبیر سیدجواد میری این است: «ولایت به معنای محبت است و به معنای عنف نیست. ولایت و عنف باهم یکسان نیستند. عنف به معنای حکومت کردن است در حالی که ولایت مبتنی بر محبت و دوستی است.»

■ **اولین آشتنگی مفهومی**

اینجا اولین آشتنگی مفهومی را می‌بینیم؛ خلط معنای حکومت و قدرت در پارادایم حکومت اسلامی با آنچه از حکومت و قدرت در پارادایم دولت-ملت فهم می‌شود.
به دیگر سخن آنچه که دین می‌خواهد حکومت خود را اعمال کند، این اعمال قدرت از سنخ قرار گرفتن دین در جایگاه قدرتی که دولت-ملت به عنوان یک امر مدرن الزام می‌کند، نیست، لذا سیدجواد میری می‌توانست پیش از آنکه از اساس دین را مقوله‌ای محبتی تعریف کند که گویی با اصل قدرت بیگانه است، سراغ نقد همین خلط مفهومی قدرت برود چراکه در ادامه خواهیم گفت، شکل حکومت دینی محبت و قدرت را توأمان دارد و این قدرت، متفاوت از عنف و زور در دولت- ملت به عنوان امری مدرن است و برای بالودن چنین زورمصداری مدرنی از ساحت دین، نباید اساساً دین را تهی از هرگونه حکومت و قدرتی تلقی کرد.

■ **دومین آشتنگی مفهومی**

دومین آشتنگی مفهومی که امتداد آشتنگی قبلی است، پیرامون برداشت از عبارت «لاکراه» رقم خورده‌است. در نگاه میری لاکراه طوری

معنا می‌شود که گویی نفی هرگونه حکومت و تولی‌گری است. در حالی که باید لا‌اکراه را در چارچوب قرآن و مفاهیم آن دید و معنا کرد تا سلطه و از جنس قدرت قلمداد می‌شود. تعبیر سیدجواد میری این است: «ولایت به معنای دو واژه منقابلی هستند که هر دو دارای معنایی مشترک و البته مرزهایی برای تمایز و تفاوتند. (ر. مشترک و البته مرزهایی برای تمایز و تفاوتند. ر. ک:آل عمران/۸۳، توبه/۵۲، رعد/۱۵، فصلت/۱۱) از یک سو هر دو مفهوم را باید دارای معنای اطاعت و پیروی و نوعی سرسپردگی دانست که در واقع تن دادن به یک قدرت است. از سوی دیگر آنچه «کوه» را از «طوع» جدا می‌کند، نوع و سنخ این اطاعت است و پیروی از قدرت است. در «کوه» اطاعت از نوع کورگورانه، ناآگاهانه و غیراختیاری است که مآلا از محبت تهی است، اما در «طوع» در عین آنکه اطاعت و پیروی از یک قدرت وجود دارد، اما این اطاعت همراه با آگاهی و اختیار است که نمی‌تواند عاری از محبت باشد، از این رو در قرآن آنجا که خداوند اکراه را در دین نفی می‌کند، بلافاصله ما را با این تعبیر مواجه می‌سازد: «قد تبین الرشد من الغی». به این معنا که در دین اطاعت کورگورانه و غیراختیاری و اکراهی نداریم چراکه خداوند رشد و غی را تبیین و روشن می‌سازد تا ما با آگاهی و اختیار به مسیر رشد محبت یافته و آن را انتخاب کنیم. نداشتن پیروی از قدرت به صورت کورگورانه و غیراختیاری به معنای نفی هر گونه حکومت و اعمال قدرت از سوی دین نیست. در نتیجه همچنان که اکراه نفی می‌شود، اطاعت وضع می‌شود که: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول لکنکم ترحمون» (آل عمران/۱۳۲) و نتیجه چنین اطاعتی هم رحمت است.

| شنبه ۲۷ خرداد ۱۴۰۲ | ۲۸ ذی‌القعده ۱۴۴۴ |

■ **الرحمان و تجمیع محبت و قدرت**

مضافاً آنکه در ادبیات دینی مهم‌ترین واژه‌ای که عمق محبت و ولایت را می‌رساند، مفهوم «الرحمان» است.

رحمان یعنی رحمت عامه‌ای که در ذیل خیمه آن همه مخلوقات فارغ از همه مشخصه‌ها، بهره‌مند و برخوردار از محبت و نعمات خدایند، از این رو بسیاری برای نشان دادن ذات دین، به رحمت عامه و رحمت خاصه که تجلی در دو مفهوم «الرحمان» و «الرحیم» دارد، تمسک می‌جویند و تمام دین را به همین دو مفهوم تعریف می‌کنند. اینجاست که می‌توان باز همان تفکیک‌های انتزاعی را شاهد بود که انگار توان فهم ممزوج بودن محبت و قدرت را از ما ستانده و در نتیجه نمی‌تواند دینی را تعریف کند که در عین داشتن محبت، بی‌خیال قدرت نیست و می‌خواهد در سه حوزه ذهن، قلب و رفتار اثر گذار باشد که فرموده قلبی لکم سلم، رایب لکم تبع و نصرتی لکم معده. برای آنکه بتوانیم این ایرادات مشخصاً انتزاعی را رفع کنیم، ادبیات قرآن خود راهگشاست. آنجا که وقتی «الرحمان» به عنوان یک کلیدواژه اساسی در تبیین محبتی بودن دین به کار می‌رود، باز همین واژه در کنار واژگان دیگری مانند «عرش» و «حکیم» به کار گرفته می‌شود که مشخصاً گره خورده با امر قدرت و حکومت هستند. (طه/۵۸، انبیا/۱۱۲)

اینجا می‌توان به تمثیلی برای تقرب ذهن تمسک کرد. من و شما وقتی کوهی را فتح می‌کنیم بر شانه‌های آن ایستاده‌ایم اما درست در همان لحظه که کوه از باب محبت به ما اجازه ایستادن بر شانه‌هایش را می‌دهد، ما عظمت، قدرت و شوکوهندی آن را در کم می‌کنیم، از این‌رو برخی معتقدند پدر برای فرزند باید اینگونه باشد. ممزوجی از محبت و قدرت و شوکت. درعین آنکه به فرزند خویش اجازه بالاترین از شانه‌هایش را می‌دهد، این فتح نشانه کوچک و حقارت او نیست بلکه فرزند، عظمت و قدرت پدر را می‌یابد و محبت او افزون می‌شود، اما گویی این درک از واقعیات، همچوان با دریافت‌های صرفاً انتزاعی نیست که با تفکیک، ساحت محبت و قدرت را جدا می‌کند.

■ **ولایت فقیه یا وکالت حکیم؟**

سپس در خلال تمامی این مباحث می‌توان متأثر بودن سیدجواد میری از نظریه «وکالت حکیم» دکتر مهدی حائری را به وضوح دید. وی با طرح قدرت و حکومت و ابزار عنف و زور نشان داد چنین حاکمیتی با دین فاصله دارد و چون امروزه دین در جایگاه قدرت نشسته، متولی چنین قدرتی فقط فقیه‌ای می‌تواند باشد، نه این رو به آنها با مفهوم «ولایت» بسط داده می‌شود، در حالی که معتقد است ولاه از سنخ محبت است نه قدرت و دین باید با ابزار محبت در حوزه قلب نفوذ کند و حکمت‌آفرین باشد، نه آنکه به شکل دولت-ملت‌های مدرن از جنبه قدرت ورود و با عنف و زور و اعمال ولایت به معنای استیلائی آن، رفتارسازی کند، آن هم رفتارسازی‌ای که به ریای نظام‌مند و سازمان‌یافته جامعه منجر می‌شود، لذا در پارادایم مدنظر میری، ما به جای ولایت فقیه باید وکالت حکیم داشته باشیم.

جامعه بازاری

کالایی شدن همه چیز به پول اهمیت بیشتری بخشیده و نیش نابرابری را گزنده‌تر کرده است

بود، چون با انسان مثل کالا، چیزی که خرید و فروش می‌شند، رفتار می‌کرد.
با این نگاه نمی‌شود انسان را درست ارزش‌یابی کرد؛ موجودی که کرامت و حرمت دارد و وسیله سودجویی و بهره‌کشی نیست.

همین حرف را می‌توان درباره دیگر چیزها و کارها هم زد. ما اجازه نمی‌دهیم کودکان را در بازار خرید و فروش کنیم، حتی اگر خریدارها، کودک را بفروشی نکنند، خود به بازار بردن کودکان برداشت نادرستی مصرفی نیستند، سزوارو محبت و مراقبت هستند. با حقوق و تکالیف شهروندی را در نظر بگیریم، ما نمی‌توانیم به شهروندان مان اجازه بدهیم رأی خود را بفروشند، ولو خریداران زیادی هم داشته باشد. چرا نمی‌توانیم؟ چون معتقدیم تکلیف مدنی را نباید فقط خصوصی به شمار آورد، باید مدنی‌تولیت اجتماعی شمرد. واگذار کردن آنها یعنی بی‌ارزش کردن آنها یا ارزش‌گذاری نادرست آنها.

این مثال‌ها نکته‌ای کلی را نشان می‌دهند؛ بعضی چیزهای خوب زندگی ما اگر صورت کالا پیدا کنند، فاسد می‌شوند و ارزش‌شان را از دست می‌دهند. ما متأسفانه به جای داشتن اقتصاد بازار، به سمت جامعه بازاری سوق داده شده‌ایم. اقتصاد بازار یک ابزار برای مسلمان‌دهی فعالیت‌های تولیدی است و ابزار باارزش و کارآمدی هم است. جامعه بازاری یک شیوه زندگی است که در آن ارزش‌های بازار در هر جنبه‌ای از زندگی انسان رخنه کرده‌اند. در این جامعه، روابط اجتماعی به شکل بازاری از نو ساخته می‌شوند.

علت دوم اینکه ما نباید راحت همه چیزمان را به فروش بگذاریم، توضیحش مشکل‌تر است. از تباطی رنگ نابرابری و بی‌انصافی ندارد، مربوط می‌شود به مخرّب بودن بازارها. قیمت گذاشتن روی چیزهای خوب بودن ممکن است مایه فساد آنها شود. به این خاطر که بازار فقط کالا پخش نمی‌کند، نوع نگاه به کالا را هم نشان می‌دهد و تبلیغ می‌کند. پول دادن صندلی‌های مسال اول دانشگاه ممکن است به بودجه دانشگاه کمک کند، اما شرافت دانشگاه و ارزش مدرکش را زیر سؤال می‌برد. استفاده مز‌دوران خارجی برای جنگیدن به جای ما ممکن است جان شهروندان ما را حفظ کند، ولی معنی شهروندی را خراب می‌کند.

خیلی از اقتصاددان‌ها گمان می‌کنند بازار به خودی خود خنثی است و تأثیری در کالایی که می‌دهد نیست، اما اگر صورت کالا پیدا کنند، فاسد می‌شوند و ارزش‌شان را از دست می‌دهند.

ما متأسفانه به جای داشتن اقتصاد بازار، به سمت جامعه بازاری سوق داده شده‌ایم



بعضی چیزهای خوب زندگی ما اگر صورت کالا پیدا کنند، فاسد می‌شوند و ارزش‌شان را از دست می‌دهند.

ما متأسفانه به جای داشتن اقتصاد بازار، به سمت جامعه بازاری سوق داده شده‌ایم

